

سطح سپهر پر بو قلمون گردید، غزالان از بیم شیران دلیر صحرا بگذاشتند و عقابان از سهم عقابان تیر راه به نگاه سیمرخ برداشتند، در و دشت از خرگاه و خیمه و سایبان و شامیانه آمده و چندین فرسنگ در زیر نعل مراکب سوده گردید. و یک روز موکب فیروز به جانب فهلیان و شولستان نهضت آراست و در چمنهای زمرد رنگ و چشمه‌های لثالی سنگ معبر و منزلگه اتفاق افتاد. الوار ممسنی و بابوئی شرفیاب خدمت شدند و از اجزای پیشتازان سپاه منصور آمدند، از آنجا به چمن نورآباد و دامن کوه قلعه سپیدگذار آورد و از آن منزل به کازرون نزول اجلال روی داد. اصلاً از سواران کریم خان و امرای زند اثری به ظهور نرسید.

خوانین الواریه از قرب جوار سپاه قاجاریه مشوش شده در نزد وکیل اجتماع کردند و رأی زدند و کنکاج نمودند که: در پس حصار نشستن و در به روی بستن نه کار ابطال است و نه شیوه رجال، ما را شهری جز شیراز در دست نمانده است و تا کی توان در آن زیست، بیاید بیرون شد و روزها نبرد و شب شبیخون برد تا کار چه شود. وکیل پاسخ داد که: ما و شما همه این ترک قاجار را دیده‌ایم و مکرر از پیشش هزیمت گزیده اکنون که با پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) سوار در رسیده از تو تجریت نباید (ع):

من جرّب المجرّب حلّت به التّدامه

با این خوار مایه سپاه که ماراست نه شبیخون بر وی توان بردن و نه روز خون توان کردن.

بیت [۱۹]

به جایی نخسبد عقاب دلیر که آبی توان هشتن او را به زیر
کوه تا کوه در زیر سم ستور لشکر او ستوه است و در ظلّ لوایش گروه در گروه
خود دلیری است اسب افکن و سپهبدی است شمشیرزن.

نظم

به مردم نماند که روز نبرد نیچد ز زخم و ننالذ درد
تو گوئی که از روی و از آهن است و یا کوه البرز در جوشن است
یکی کوه زیرش به کردار باد تو کوئی که از برق دارد نژاد
مع القصه وکیل زند در شیراز شهر بند بماند و شهریار قاجار شهرگیر از کازرون به

جانب شیراز براند و از راه چنار راهدار یک فرسنگی شهر شیراز با کمال عظمت و اعزاز به گرد حصار شهر آمده، خیمه و خرگاه و سرادقات شاهانه سر بر ایوان کیوان برافراختند و پیشتازان سپاه منصوره اطراف و اکناف و حواشی و حوالی دروب شهر شیراز را همی تاختند.

ذکر آمدن نصیرخان لاری بیگلریگی لارستان فارس با سپاهی بسیار به خدمت حضرت شهریار قاجار ابوالنصر سلطان محمد حسن خان و متابعت با خاقان کامکار در محاصره شیراز

مخفی نماند که ولایت لارستان از معظمت صوبه‌های فارس و صد (۱۰۰) فرسخ در صد (۱۰۰) فرسخ است، همیشه حکام و ولات آن ولایت در کمال جاه و جلال بوده‌اند و مدتها در تصرف اولاد گرگین میلاد بوده، و والی آنجا غالباً به حاکم شیراز متابعت نمی نموده تا آخر دولت صفویه مفتوح شد؛ و حاکمی خاصه یافت. و در این ایام نیز محمد نصیرخان لاری به حکم وراثت در آن ملک حکومت و ریاست می راند و امیری بزرگوار بود و به خدمتگزاری کریم خان زند سر در نمی آورد و گردن نمی نهاد، وقتی کریم خان با سپاهی بی شمار بر سر او رفته کاری از پیش نبرده مراجعت به شیراز کرد.

در این اوقات که از ورود موبک حضرت شهریار قاجار اطلاع و استحضار حاصل کرد، جمعی از غلامان و سواران خاصه خود را با شش هزار (۶۰۰۰) تفنگچی لارستانی که در قدراندازی از سایر اقران ممتازند برداشته به محض ارادت به رکاب مستطاب خدیو قاجار پیوست و مورد الطاف خاطر شهریاری شد. آمدن وی نیز مایه وهنی عظیم و باعث فترتی جسیم در کار وکیل زند شد و از اعظام فارس رمیده بر همه بی اعتماد گردیده و در زاویه شهر تحصن گزید، و از همه سوی ابواب امید بر روی خود بسته دید، الا اینکه کثرت سپاه قاجار و قلت آذوقه در آن دیار را مایه اختلال کار آن شهریار می دانست. و بالاخره نیز چنین شد چه که خود وکیل با چهل هزار (۴۰۰۰۰) کس به محاصره استرآباد رفته بود و به علت قلت آذوقه اردوی وی

بهم برآمده متفرق شدند، در این نوبت او نیز به همین تدبیر رجای واثق داشت و انتظار روزگار می‌برد.

بالجمله سپاهیان قاجار به تاخت و تاراج اطراف شیراز پرداختند و بسا رساتیک معموره را ویران ساختند، همه روزه با نای و کوس و صفوفی آراسته‌تر از چشم خروس و پیراسته‌تر از روی عروس به مقابله دروازه ارک آمدندی و منتظر محاربه شدند از شهر مقابلتی و مکاوحتی روی نمودی، ناچار به اردوی خویش بازگشتندی؛ و اگر احياناً از حصار شهر اظهار منازعتی و مبارزتی رفتی آن نیز چنان بودی که از فراز برج و باره گاهی تفنگی بر محاصرین سواره رها شدی، خون در تن دلیران سپاه به جوش درآمده بود، و چندان که به سهام ملام و بذله پیغام و دشنام قلوب اهالی حصار را خستندی کس از دروازه خروج نکردی، تا کار محاصره از یک ماه گذشت و آذوقه سپاهیان به اتمام رسید. بدان قدر که صورت امکان داشت از هر جانبی تسلیم شد و تتمیم یافت و همه روزه بغال و جمال به بلوکات بعیده و قریبه رفته طلب ذخیره و آذوقه کردند و به قدر کفایت بیاوردندی.

کریم‌خان با نهایت استحصال استیصال تمام یافت و به وعد و وعید با امرای ترک و افغان استمهال حاصل کرد و به پیامهای پخته طمع اهل اردو را خام ساخت و نفاق و شقاق در قلوب ارباب وفاق و اتفاق در انداخت تا کلمه مواحدت به مغایرت و دوئی و کاریگانگی به منی و توئی کشید و آن راز مکنون به عرصه بروز و ظهور مشهود و معاین شد و به مصداق اذا انتهى الامر الی الکمال عاد الی الزوال کمال جمال دولت خدیو قاجار را هنگام حدوث آفت عین الکمال در رسید و اختر جلال و استقلالش بعد از تصاعد تمام از تصاریف ایام روی در تراجع نهاد، اساسی بدان تأسیس و تأکید و قاعده‌ای بر آن ترصیص و تمهید از تزلزل زمان و تطرق اوان تشتت یافت و تفرق پذیرفت.

عریبه

توقع زوالا اذا قیل تم

اذا تم امرونا نقصه

در بیان خلاف و نفاق امرای دربار خاقان قاجار نواب محمدحسن خان و اختلال امر اردوی آن سلطان والاشان

پوشیده مباد که سلسله جلیله قاجاریه استرآباد را دواصل است و آن یوخاری باشیه و اشاقه باشیه‌اند و هر اصلی را شش فرع است اما فروع سته اصل اشاقه باش: اول: قوینلو، دویم: عزالدینلو، سیم: شام بیاتی، چهارم: قراموسانلو، پنجم: واشلو، ششم: زیادلو.

و اصل یوخاری باشیه را نیز شش فرع است:

اول: دولو، دویم: ساپانلو، سیم: کهنه‌لو، چهارم: خزینه دارلو، پنجم:

قیاقلو، ششم: کرلو.

در سوابق ایام پیوسته فی مابین فروع دوازده گانه این دو اصل غبار نفاق برجسته و خار خلاف بر رسته بود؛ و علی التناوب در هر دولتی هریک را عزتی روی می داده است. از آغاز ظهور و خروج خاقان سعید [۲۰] شهید اکبر فتحعلی خان قاجار، نادرشاه افشار بنا بر مصالح ملکی و معادات ملکی با خان سعید شهید اساس شقاق فراز آورده و به ضعف سلسله قوینلو و تقویت طایفه دولو مایل بود، چنانکه در ضمن تحریر صوادر زمان سابقه اشارتی رفت، بعد از نادرشاه نیز حکومت استرآباد و گرگان با طوایف قاجاریه بود.

و در اوان مملکت ستانی و جهانگیری نواب محمدحسن خان قوینلو اگرچه طایفه دولو در امورات ملکی مشیر و مشار و در آن حضرت صاحب منصب و اعتبار بودند، به ملاحظه مال حال قوت دولت خان والاشان را منتج ضعف اختر اقبال خود می شمردند، با آنکه محمدحسین خان دولو حکومت عراق یافته بود و محمدولی خان دولو مرتبه وزارت و امارت جمع کرده داشت، باطناً نایره حسد در کانون جسد امرای این طایفه شعله ور بود و در همه وقت و مجال و همه حال طالب زوال آفتاب اقبال خدیو قاجار بودند و از بیم خویش بدو اطمینان نداشتند.

چون آزادخان افغان از میان برداشته شد و آذربایجان به امیرزاده کبیر نواب

نایب السلطنه آقا محمد خان تفویض یافته، الا شهر شیراز و کریم خان وکیل شهری و شهریار باقی نمانده بود، شیراز را نیز عن قریب مفتوح و وکیل زند را مغلوب و منکوب دیدند و از وخامت عواقب کار خود بیندیشیدند و در مقام اجلال آن اجلال برآمدند و با یکدیگر رائی زدند، افاغنه اردو را نیز با خود اتفاق دادند و دل بر اصلاح کار کریم خان نهادند، غافل که به دست خود تیشه بر ریشه اصل خود می‌زنند و بن دیوار خانه خویش همی‌کنند:

نظم

یکی بر سر شاخ بن می‌برید خداوند بُستان نگه کرد و دید
 بگفت ارچه این مرد بد می‌کند نه با من که با جان خود می‌کند
 مع‌القصه ارباب اغراض اسباب نفاق فروچیدند و موافقان خود را اخبار کرده
 انتهاز فرصت همی نمودند.

مقارن این حال مدت محاصره شیراز به یک اربعین رسید و آذوقه و علوفه پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) کس سپاهیان خدیو قاجار روی به فقدان نهاد و دل‌های اکراد و اتراک و افاغنه و افاشره باهل و اوطان و عیال و خلان تمایل گرفت، همانا در آن اوقات دواب اهالی اردو به جهت اخذ و تهیه آذوقه به جانب قصبه اردکان روانه شد، و کریم خان وکیل استحضار یافته شیخ علی خان بنی عم و سردار خود را با جماعتی از الوار به سد آن طریق و رد آن فریق فرورستاد. وی بر خریدگان بارگیر و استرکشان به تیغ و تیر غلبه کرده، ابوالقاسم خان نام نسقچی و مأمورین اردکان را اسیر کرده به نزد کریم خان آورده، این معنی نیز مایه پراکندگی خاطر اهالی اردوی سلطانی شده از توقف اظهار کراهت و خسارت کردند.

و خان والاشان به مقتضای ریاست جمعی از افاغنه فتنه جو و قاجار به تندخو را قولاً و فعلاً مورد سیاست فرمود، به تحریک مفسدین و ترغیب معاندین در شب

۱. سخت‌گیری خان قاجار با امرا و سرداران سبب شد که نخست افغانها از اردو جدا شده رو به شهر شیراز نهادند و با خیر جعلی کشته شدن محمدحسن خان قاجار اجازه ورود به شهر خواستند. کریم خان برای آنکه از صحت و سقم خبر مطلع شود، دستور داد تا افغانها به کناری از دروازه و بیرون شهر اتراق کنند. از طرف دیگر لشکریان خان قاجار از رفتن افغانها و شیبخون احتمالی کریم خان زند آگاه شدند و در نتیجه به خاطر سخت‌گیری‌های خان قاجار یک یک و چند چند اردو را تخلیه کردند. (نقل به تلخیص از مجمل‌التواریخ ص ۳۱۹ - ۳۲۰).

بیست و ششم شهر شوال شامت مآل یکهزار و یکصد و هفتاد و یک (۱۱۷۱ هـ / ۱۷۵۷-۱۷۵۸ م)^۱ شباهنگام گروه افغانه ظلمت فام از اردوگریخته به حوالی دروازه شهر رفته اظهار عبودیت کرده به شهر راه یافتند و قاجاریه نیز آوازه شبیخون در انداختند، اهالی اردو به هم برآمده عزم رحیل نمودند، چندانکه از جانب جناب خدیو قاجار ممانعت رفت مجاهرت افزود تا کار از دمدمه به زمزمه و از زمزمه به همهمه؛ از ولوله به غلغله انجامید، سواران زین بر اسبها برنهادند و پیادگان ائقال خود را فروریخته در پیش افتادند، واقعه قیام قائم شد و بلوای عام ثابت تا کار به جایی رسید که مردم اردو گمان بردند که شهریار قاجار در میان نیست مضطرباً عنان به سوی فرار دادند و متفرقاً روی به راه عراق نهادند.

خدیو قاجار از وقوع این واقعه عجبیه متحیر و از سنوح این سانحه غریبه متعیر چندانکه حواشی بساط سلطنت به منع جیش متلاشی فرستاد سودی نبخشید امرای قاجاریه را بخواند؛ و از این باب فصلی براند، ایشان نیز به مراجعت اصرار کردند و به مسارعت الحاح نمودند، به جهد بلیغ و جد کثیر از توقف تحذیر فرمودند، شهریار قاجار که در قوت قلب بحر زخار بود و در متانت طبع چون کوه البرز اصلاً به حرکت تن در نداده همی فرمود که:

بیت

خداوند فرمان و رأی و شکوه ز غوغای او باش ناید ستوه
 امرا در ترکیبض تحریر می کردند و رکابدار خاصه مرکب جهان پیمان را به زین
 کرده حاضر آورد و به موافقت امرای جلیل او نیز تأکید، در تعجیل داشت. چون
 حرم محترم در رکاب آن جناب بود، دیده بخت را خفته دید و طرّه دولت را
 برآشفته، ناچار اهالی حرم را کوچ داده و پای در حلقه رکاب عالی بر نهاد. بلی:

نظم

نبینی که چون درهم آیند مور ز شیران جنگی بر آرند شور
 نه موئی ز ابریشمی کمتر است چو پر شد ز زنجیر محکم تر است
 گرفتم کز افتادگان نیستی چو افتاده بینی چرا ایستی
 در اندیشه آنکه پس از منزلی آن افتراق را به اجتماع تبدیل فرماید و آن نفاق را به

۱. تاریخ گیتی گشا: پراکندگی سپاه خان قاجار را ذیل وقایع سال ۱۱۷۲ هـ. ق آورده است.

وفاق باز آرد با قوم موافقت و مرافقت فرمود؛ و روی به راه آورد. چون در عرض راه نیز آن دفتر ابتر مقید به شیرازه اتفاق نگردید، جبران کسر را به ورود عراق محول داشت، غافل که فتنه فارس در عراق نیز جاری بلکه در مازندران نیز ساری است:

لمؤلفه

همی رفت غرّان چو پیل دمان بروها پراز چین و برزه کمان
 دل از کار گیتی پر اندیشه داشت ز اندیشه دل چون یکی بیشه داشت
 شب تیره پوینده چون ماه بود دژم ترز شیری دژ آگاه بود
 چون به اصفهان رسید به خیال توقف آن شهر ذیشان و اجتماع عساکر پریشان و
 معاودت به تسخیر فارس کس به نزد محمدحسین خان قاجار دولو بیگلربیگی
 عراق فرستاد معلوم شد که او نیز با ارباب غرض مرافقت داشته و از این کار آگاه بوده
 و به هوای تصرّف [۲۱] مازندران و دفع و رفع محمدخان قوینلو مرکز حکومت خود
 را خالی گذاشته و جناح ایلغار و استعجال به جانب دارالملک برافراشته:

بیت

رازی که به افسانه شنیدی همی از خلق

از علم به عین آمد و از گوش به آغوش

مانند شاهبازی خشمگین و قراقوشی خشین به جانب مازندران و صید آن
 عصفور پر کید بال استعجال گشود.

ذکر حال کریم خان وکیل

در غیبت شهریار بی عدیل و

استمداد او در سلطنت فارس و

بیان وقایع کار امرای قاجار

دیگر روز که کریم خان از کار شهریار قاجار محمدحسن خان و نفاق امرای رکاب
 او اطلاع یافت، از حصار شیراز به در آمده وارد محل اردوی قیامت آیت گردید و به
 جمع اسباب و اثاثه متروک موقوف مشعوف شد، چندان خیمه و خرگاه خسروانی
 و کارخانه و استر و اشتر و ظروف و اوانی زرّین و سیمین و نفایس امتعه رنگین به

تصرف در آورد که محاسبان تحریر از تحریر عشر عشیر آن قاصر آمدندی؛ و شیخعلی خان زند را با جمعی الوار به تعاقب عساکر متفرقه شهریار قاجار روانه نمود. او نیز به بعضی از اذنانب و رجاله سپاه پرشتاب عراق در رسیده، اسب و یراق بسیاری به دست آورده، پیادگان الوار به سوار و سواران سپاه قاجاریه پیاده شدند. و کریم خان در فارس دیگر باره لوای استقلال برافراخت و به شکر این موهبت عظمی پرداخت و منتظر اخبار مازندران و کار قاجاریه بود.

اما محمدحسین خان دولو از اصفهان عطف عنان به جانب مازندران کرده به خیال دفع محمدخان قاجار قوینلو و تصرف دارالملک دارالمرز با سپاهی ساخته و گروهی پرداخته چون باد می تاخت و از حقیقت حال خاقان بی همال اطلاعی نداشت، در بیم و امید و خوف و رجا به تعجیل همی راند.

قتل عام افغانها

و صفرعلی خان قاجار قوینلو که از دولتخواهان صداقت شعار خان جلالت نشان و حاکم کاشان بود از پریشانی اردوی کران و هزیمت چاکران و عزیمت خان دولو به مازندران، محمدخان قاجار قوینلو حامی سلطان ترک و بیگلربیگی بزرگ دارالمرز را اخبار کرده، محمدخان را آه از نهاد برآمده پراندیشه شد و از مخالفت افغانه شیراز و موافقت افغانه دارالمرز حساب کار برگرفت، پیش از آنکه آن اخبار موحش شایع گردد، خوانین و امرای افغانه را به مجلس عالی بخواند و بعد از حضور به گرفتن و اخذ و اسر و قید ایشان پرداخت.

چون طوایف افغانه بسیار بودند و ایشان را سه قسمت کرده، در سه محل منزل و بورت داده بود و بعد از گرفتاری رؤسای افغانه باخبر گردیده اقسام ثلثه در محلی واحده موافقت و مراقبت نموده سنگرهای سخت در جنگلهای پردرخت بسته با اسباب حرب در آنجا منتظر طعن و ضرب نشست، با آنکه ملازمان و چاکران محمدخان در آنگاه زیاده از شصت و پنجاه کس حاضر نبودند آن امیر دلیر باک نکرده و مقید به تحقیق خبر حیات و ممات شهریار قاجار نگشته، شمشیر بی رحمی آخته و کار سران افغان را بساخته عجب تر اینکه خبر رسیدن محمدحسین خان

دولو به فیروزکوه نیز در رسید، محمدخان قاجار از ورود او اندیشه ناکرده و وجود او را به هیچ نشمرده، در شبی هایل که ماه منخسف و جهان در کمال ظلمت بود نخست یوسفخان هوتکی افغان را خوانده جئه او را طعمه چنگال و ناب ذئاب اجل کرد از آن پس ملا یارمحمد امام آن جماعت و اعظم خان و گلستان خان و قلندرخان و مرتضی خان را جدا جدا به حضور خود خواسته سراسر را به خلعت لاله گون مخلع ساخت.

الحاصل پنجاه (۵۰) تن از عظمای آن طایفه را به قتل آورده و دیگر روز با ملازمان دارالمرزی بر سر سنگر افاغنه رفته یک شبانه روز رزم از طرفین پیوسته بود و دلیران از دو سوی در انداختن گلوله تفنگ مبادرت داشتند، تا آخر الامر مازندرانیان بر افاغنه غلبه کردند و سراسر آن قوم را بکشتند و اموال ایشان به انعام قاتلین مقرر شد و رزمجویان دارالمرز از اطراف به گرد امیرالامراء العظام بیگلربیگی ازدحام کردند. چون محمدحسین خان دولو از قتل افاغنه و عرضه محمدخان مستحضر شد از دخول به مازندران بهراسیده از فیروزکوه بازگشته قصد تصرف استرآباد نمود، و چون باد بدان سوی روی کرد، و محمدخان را از عدم اطلاع از مآل حال خدیو بی همال کمال ضجرت و ملال بود و چشم و گوش در راه اخبار داشت و جان و هوش در سر این مژده می گذاشت.

ذکر ورود

نواب شهریار کامکار ابوالنصر

سلطان محمدحسن خان قاجار به مازندران و

اطمینان اهل آن سامان

سابقاً علی الاجمال اشارتی رفت که نواب خاقان گیتی ستان به حوالی اصفهان رسید و از کار محمدحسین خان دولو استحضار یافت، زیاده از دو ساعت در باغ قوشخانه توقف نکرده در فکر مآل کار افتاده، پای در رکاب جلالت نهاده دوران بریکران جهان پیما فروفشرد:

نظم

سمش دستها را چنان درنوشتی که انگشت مردم ورقهای دفتر
 ز بالا به پستی قضای الهی ز پستی به بالا دعای پیمبر
 فتحعلی خان افشار ارسلو و شهبازخان دنبلی تا شهر طهران در رکابش موافقت
 داشتند و عنان بر عنان همی آمدند؛ و اما چون به طهران رسیدند و اختلاف آرای
 قاجاریه را شنیدند بعد از حرکت از ری بی استیذان از وی روی به آذربایجان نهادند.
 ابراهیم خان بغیری که از بدو حال در کنف ظلال رحمت وی مرفه و در دامغان
 سکنی گرفته بود نیز با سواران خود از رکاب مستطاب جدا شده عزیمت دامغان
 کرد.

القصة آن دارای بزرگ و سلطان کامکار که در رکضت فارس با پنجاه هزار
 (۵۰۰۰۰) سوار همی رفت چون به حدود مازندران رسید از قاجاریه و دیگران
 زیاده از چهارده (۱۴) تن با وی نمانده بودند و از آن جمله محمدولی خان دولو و
 چندکس از ملازمان وی بودند که بر او نیز اعتمادی نداشت؛ و همانا بنا بر مصلحتی
 یا در انتظار فرصتی، التزام رکاب بر خود واجب می شمرد. شهریار دریادل قاجار
 مطلقاً دل تنگ نداشته به مضامین این ابیات شمس المعالی مترنم بودی:

عربیة

قل للذی بصروف الذهر عیرنا هل عاند الذهر الامن له خطر
 اماتری البحر تعلقو فوقه جیف و یستقر باقصی قعره الدرر
 و فی السماء نجوم مالها عدد و لیس یکسف الا الشمس و القمر
 چون شهریار قاجار با آن سواران معدود از عرصه فیروزکوه به سوادکوه درآمد،
 محمدخان قاجار بیگلربیگی مازندران خرسند و خوشنود با پنج هزار (۵۰۰۰) کس
 از اهالی دارالمرزبه استقبال خاقان بی همال عرصه پیمای کوه و دشت گشت؛ و در
 فضای علی آباد به حضور رسیده ارادت کیشان مازندرانی به سلامتی وجود مبارک
 شاکر شدند و در رکاب همایون چاکر و به ساری درآمدند. دیگر یاره از دور و نزدیک
 عساکر ترک و تاجیک در معسکر خان والاشان جمع و همه به جان و مال پروانه آن
 شمع شدند.

اما محمدحسین خان قاجار دولو که قبل از این از فیروزکوه به تصرف استرآباد

رفته بود، چون استرآباد را از جنود موکب عالی خالی دید بی منازعتی به شهر رفته با عیال خود توقف کرد؛ و در این وقت به عرض محرمان بساط شهریاری رسید که محمدحسین خان در استرآباد به اظهار ایالت و نبالت و استعداد رزم و استبداد عزم سر خود سری برافراخته و در میان اکراد و اتراک فتنه جوئی و یاوه گوئی متداول ساخته، چون شیران خشمناک قصد استرآباد کرد.

**عزیمت نواب شهریاری
محمدحسن خان از ساری به استرآباد و
فرار محمدحسین خان دولو به دامغان و
موافقت ابراهیم خان بغایری و
رفتن محمدحسن خان بر سر دامغان**

حضرت دارای کامکار شهریار قاجار چون از ایالت محمدحسین خان دولو در استرآباد اطلاع یافت، مانند برق سوزان و آتش فروزان بر اسب باد رفتار آب گردش خاک و قار برنشسته با گروهی ارادت کیشان صداقت پیشه و چاکران جان نثار صافی اندیشه به حدت شمشیر و پرتاب تیر از شهر ساری به نکا و اشرف رفته، ایلغار به جانب کلباد و استرآباد نمود. محمدحسین خان دولو که از سلامتی وجود و خیر ورود دارای ترک اندیشناک؛ و از این غصه قرین هلاک بود، چون از یاساق و رکضت صرصر سرعت آن حضرت خبر یافت، ائقال و اموال و عیال و اطفال خود را گرد آورده از استرآباد فرار کرده به جانب دامغان و به خانه ابراهیم خان بغایری تحویل یافت، خان جلالت بنیان وقتی به استرآباد رسید که آن آهوی صحراپوی از جنگ آن شیر دلیر بدر رفته بود.

لمؤلفه

همی گفتم و می خست در لعل ناب
که آه از درنگی به گاه شتاب
ز سر پنجه ام باز رست آن غزال
که همچون تذوری است خوش خط و خال

بعد از ورود به استرآباد درنگ ننموده به عزم تسخیر دامغان و تدمیر آن دو خان، خاک کوه و دشت را بر افلاک رسانید، با سپاهی دشمن سوز خرمن افروز گرد حصار دامغان را احاطه نموده، چون بحر محیط دایره خاک بسیط شد، و حصار را مرکزوار در میان گرفتند. سحرگاه قلعه گیان چشم از خواب گشاده اسباب اجل را آماده دیدند:

نظم

دل و دست مردان آن باره بست	ز هول اندر آمد به دلشان شکست
برآمد به هر سوز لشکر خروش	همی پیل را زان بدرید گوش
جهان لرز لرزان شد و دشت و کوه	زمین شد ز نعل سواران ستوه
درفش سپهبد میان گروه	به سان درخت از بر تیغ کوه
همی خون چکانید بر چرخ ماه	ستاره نظاره بدان رزمگاه

سواران بغایری و قاجار و اکراد و الوار تاب ثبات نیاورده، بسیاری قتیل و اسیر شدند و بقية السیف به حصار دامغان گریخته در بر روی خود بستند و به امید امداد الوار نشستند. و سپاه سلطان قاجار به محاصره حصار کمر بسته بر گرداگرد دامغان فوج فوج حلقه کردند، و خان جلیل چون بر ایل نبیل لختی بی اعتماد شده بود به امرای خراسان نامه کرد و جمعی اکابر اکراد را که بالنسبه بوی اصاغر افراد بودند به اردوی خود احضار فرمود، چون آن گروه از آغاز به حمایت و رعایت وی از تطاول فراعنة افاغنه وارسته بودند و خاطر به متابعت آن کلیم حلیم بسته داشتند در مقاسات بیم و امید و مقامات وعد و وعید بدان حضرت پیوستند و عهد متابعت با وی بستند:

نظم

پراندیشه گردنکشان یک به یک	که آخر به کام که گردد فلک
کرا اختر سعد سازد بلند	که از کوکب نحس بیند گزند

در این شطرنج پرنج که شاه گردد و در این نرد پرورد که دستخون یابد؟

ذکر مأمور شدن
 شیخعلی خان زند
 سپهسالارِ کریم خان وکیل به
 مازندران و ورود او به فیروزکوه و
 اطلاع نواب سلطانی محمدحسن خان قاجار و
 مراجعت از محاصره دامغان به سیانت مازندران و
 آمدن کریم خان به طهران

چون اخبار اختلاف امرای قاجار با سلطان والاتبان و طغیان ابراهیم خان بغایری و مفارقت و مجانبت خوانین آذربایجان از رکاب نصرت توأمان به عرض کریم خان وکیل رسید به مضمون حکمت مشحون الزرق الثور مادام حاراً شیخ علی خان زند را با سپاهی فزون از چون و چند روانه مازندران کرده خود نیز از تعاقب حرکت [۲۳] نموده از راه یزد قصد استیصال تقی خان و نزول طهران نمود. شیخعلی خان وارد فیروزکوه اولی ولایت مازندران و طبرستان شد، و چون استماع کرد که شهریار قاجار با سپاهی جرار به محاصره دامغان و مدافعه محمدحسین خان قاجار دولو و ابراهیم خان بغایری اشتغال دارد از مقابله آن شهریار شجاعت پیشه در اندیشه شد و عزیمت مازندران و معارضه با محمدخان قوینلو را اسهل و انسب شمرد؛ ولی از ورود به ملک دارالمرز نیز خایف و متوهم بود.

محمد نامی از طایفه دادوی سوادکوه که از اواسط الناس آن بلد بود به جهت تحصیل نام و نان چند تن از طایفه خود را با خود موافق کرده بر یابوهای پالانی برنشانده به استقبال شیخعلی خان زند آمد، شیخعلی خان وجود او را غنیمت شمرده به جهت استمالت قلوب اهالی دارالمرز او را قبائی زریفت خلعت داده به لقب خانی ملقب کرد و به دلالت او قدم در ولایت سوادکوه گذاشت، مازندرانیان اندک اندک رام شدند و از هر گوشه به رکاب سردار زند درآمدند.

خان والاشان محمدحسن خان اندیشه نمود که شاید محمدخان قوینلو به علت قلت سپاه مغلوب شود از محاصره دامغان درگذشت و عازم مازندران گشت، دوازده (۱۲) فرسنگ راه سخت و جنگلهای پردرخت را به یک رکضت ایلغامیسی

قطع فرموده از فولاد محله هزار جریب به ساری آمد. چون دشمن قریب و سرعت غریب بود، عموم همراهان و خواص ملتزمین رکاب این ایاب و شتاب را محمول بر هزیمت داشتند و از مرافقت رکاب مستطاب روی برتافتند. ترکمانیه یموت که به فتنه و فساد و عدم ثبات و انقیاد مجبول و در خدمتگزاری حضرت شهریار مجبور بودند بعد از ورود به ساری اموال و اسباب رعایا و کسبه و اسباب حرف و دکاکین را غارت کرده به جانب گرگان بازگشتند.

خاقان جلیل الشان را به قاجاریه رکاب و ترکمانیه شرارت مآب اطمینانی نماند، دشمن خانگی همخانه را از اعدای بیگانه اشد العداوة دانسته به فکر چاره این کار افتاد و مصلحت وقت را در رجوع به استرآباد و اصلاح آن افساد اندیشید. لاجرم شاه اسمعیل را که تا آن غایت در ساری به فراغت می زیست با خود برداشته روانه استرآباد شد.

چون سردار زند از حرکت شهریار عدویند استحضار و اطمینان حاصل کرد از سوادکوه روی به ساری آورد، ابراهیم خان بغایری و محمدحسین خان دولو نیز که از دامغان به خدمت وی آمده بودند و او را بر دشمنی شهریار قاجار اعانت و تقویت می نمودند به همراهی وی وارد شهر مذکور شدند و قولاً و فعلاً مردم دارالمرز را از موافقت با محمدحسن خان و مخالفت با شیخعلی خان ممانعت و تحذیر و تخویف می کردند و کریم خان وکیل نیز از بنه و آغروق و اسباب و اثاثه اردوی نواب محمدحسن خان که در ظاهر شهر شیراز برجا مانده و به دست زندیه افتاده بود، صاحب سامان سلطنت و اسباب مملکت گردیده با شکوهی تمام و سپاهی وافر به طهران وارد شده از ورود به مازندران و استرآباد کمال وحشت داشت و بر تقویت شیخعلی خان و مخالفت قاجاریه با شهریار قاجار همت می گماشت.

طوایف افاغنه که در خارج شیراز به وکیل پیوسته و از خان بی عدیل بگسسته بودند به خونخواهی سران خویش که محمدخان قوینلو در ساری قتل و غارت کرده بود، در مکافات آن اعمال کمال اصرار را داشتند، قاجاریه و تراکمه نیز در مقام نفاق ثابت قدم و در نزد وکیل معتبر و محترم شدند و از همه سوی اختر جلال الوار به قوت، و کوکب اقبال قاجار به ضعف گرائیدن گرفت و کار بر خان والاشان و شهریار کشورستان تنگ گردید. و مع هذا آن شهریار در یادلی فولادپیکر کوه ثبات صرصر عزم

صاعقه رزم به هیچ وجه دل بد نکرده و در رایش فتوری و در جلالش قصوری روی نیاورده با سپاهی گران و شکوهی بی‌کران از استرآباد عزیمت مازندران فرمود.

ذکر مراجعت

حضرت خدیو جم رتبت محمد حسن خان قاجار

از بلده استرآباد به جانب شهر اشرف البلاد و

مقاتله بالشرکر کریم خان و

بیان واقعات و صادرات آن اوان

نواب مالک الرقاب خدیو کامکار شهاریار قاجار بعد از انتظام مهام استرآباد و تسکین فتنه آن بلاد با سپاهی فولادپوش رعد خروش که پهنه نبرد را مجلس دامادی و میدان رزم را ایوان شادی می‌شمردند ماهیچه رایات نصرت آیات بر ماه و مهر برین سپهر برده و غلغله کوس بر چرخ آبنوس رسانیده چون شیر خروشان و بحر جوشان عزیمت مازندران فرمود:

بیت

هوا ز رایت منصور او گلاب سرشت

زمین ز موکب میمون او عبیر غبار

صدای کوشش رعدی فکنده در هر کوه

سرشک تیغش سیلی گشاده از هر غار

فکنده ناچرخ در مغز کفر تا دسته

نشاند بیلک در چشم شرک تا سوفار

شهاب سطوت و دریاشکوه و باد نهیب

زمانه بسطت و گردون توان و کوه وقار

چون مسموع شد که شیخعلی خان زند با چهل هزار (۴۰۰۰۰) سوار از الوار و ایلات فارس و عراق و قاجاریه و افاغنه پرنفاق از ساری بیرون آمده و قریب به اشرف البلاد سنگری متین بنیاد نهاده و در پس آن سدّ سدید با طیشی عظیم و بطشی شدید برنشسته، خاقان ترک و شهاریار بزرگ نیز در این جانب متوقف و

بیستن سدّی در برابر سپاه یا جوج مآثر اشارت فرمود؛ و شیران قوی پنجه پولادخای را به اصطیاد و نخجیر غزالان زندیه زنجیر برداشت؛ و پلنگان پیل نیروی ببرخوار را به اصطباح [۲۴] و تجرع دماء افاغنه خلیع العذار کرد، کرکسان ترکش از مغز سروران سرکش ذقه خوار شدند، و ماران سنان از پاره جنان شمشیر زنان طعمه جوی آمدند، دارای اسکندر عزم تهمتن رزم را دل از جای برآمده از قلب سپاه درآمده بر صفوف عساکر الواریه حمله گرانتر از کوه آهنین برد، و به شمشیر بزنده الماس فعل، زمین زمردگون را پر از لعل مذاب و بی جاده ناب کرد، تفنگچیان دشتستانی به رها کردن مهره های آهنین ژاله بار شدند، قورچیان استرابادی به افکندن فندقهای آتشین لاله کار آمدند، مردان لشکرشکن و گردان اسب فکن از دو سوی از نایزه حلقوم جوی راندند و از شکاف پیکرها جرها فروبردند، سپهد قاجار که حکمتی مشتری آثار و هیبتی مریخ کردار جمع کرده داشت به نیش رمح رامح شکار عروق صدور اعادی برمی گشاد و بر صداع سرکشان از خون صندل طلا می کرد و از باران بید برگ پرقانیان صفرای کینه را بستر برگ بید می گسترد.

نظم

به روز نبرد آن یل ارجمند به شمشیر و خنجر به گرز و کمند
 برید و درید و شکست و بیست یلان را سر و سینه و پای و دست
 آن روز تا شبانگاه دیده های بی آرم بود و تنور مصاف گرم، شب هنگام دو لشکر خون آشام چون سفاین طوفانی بر ساحل دریای خون شرع نزاع افکنده، در سنگر فراغ لنگر انداختند و از بینندگان دیدبانان در پناه شجر و حجر مشعل و چراغ برافروختند، در آن تیره شب که نوم معبر ابصار قوم را گم کرده بود و چرخ کحلی ابواب ورود طلّیعه صبح را به قیر برآورده داشت، دلاوران دو لشکر به خیال شبیخون از سنگرها پای جلادت بیرون نهاده، دست به رمی سهام و ضرب صمصام می گشادند و از شنلیکهای سخت اجسام زخمیان چون برگ درخت بر یکدیگر می فتادند.

چون خورشید خاوری به تماشای آن محاربه و داوری برآمد، خسرو خورشید جمال جمشید جلال قاجار از افق صفوف شفق آثار طلوع کرد و کمان قوس شکل بزه کرده، سهام بهرام فعل مانند شهاب ثاقب بر آن دیوان رجیم برمی افشاند و آیت

جَعَلْنَاهَا رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ^۱ را تفسیر اصفی و اوضح می راند، دگرباره دلیران از جای برآمده صفوف بیاراستند و از یکدیگر کینه مقتولین دوشینه خواستند.

شیخ علی خان سردار الوار نخست با عساکر خویش از جای حرکت کرده از راه غیر معهود به جانب سواحل بحر خزر و راه استراباد گذر برگرفت، شهریار قاجار نیز ناچار به مشاورت محمدولی خان دولو از راه متعارف خیابان به جانب استراباد شتابان شد که سپاه الوار را بدان دیار کشاند و از شربت سابق ضربت لاحق همه را چشانند، شیخ علی خان در حرکت و سکون و سعت صحرا و ساحل دریا را از دست نمی داد و در مواضع وسیع فرود می آمد و تخمیناً در کمال درنگ چهار فرسنگ راه طی کرده بودند و هر دو سپاه فرود آمدند؛ و زیاده از فرسنگی فاصله بین العسکرین نبود.

اردوی خسرو قاجار در کلباد و اردوی شیخ علی خان در کنار دریا متوقف شدند؛ و غالباً افراد اجناد دو لشکر در تحصیل آذوقه و علوفه یکدیگر را هدف گلوله تفنگ و قراب صمصام الماس رنگ می نمودند، از هر جانب که نعره برغمان برق مان به گوش سپاه نصرت پناه می رسید به امداد و اعانت ایلغار می کردند و همه روزه به تکرار فی مابین آن دو دریای خونخوار تقابل و تقابل و تقادم و تصادم وقوع می داشت.

و چون کلباد پایان مازندران و سرآغاز بلاد استراباد است و منظور نظر شهریار قاجار کشیدن الوار به جانب استراباد بود از کلباد به استراباد راند و شیخ علی خان از تشویش جان در کلباد فروماند.

۱. سوره ملک، آیه ۵: و آن را برای راندن شیطان قرار دادیم.

ذکر حال محمدحسین خان قاجار دولو و رنجیدن از شیخ علی خان و رفتن به طهران و قبول خدمت محمدکریم خان و تفویض ایالت استرآباد و ظهور عصیان و خلاف طایفه دولو

محمدحسین خان دولو که در دولت قوی شوکت شهریار قاجار به ایالت عراق قناعت نکرد و سر به نفاق برآورد به مازندران و استرآباد و دامغان آمد، بالاخره ملازمت رکاب شیخ علی خان زند را اختیار کرد و منظورش سروری و اقتدار در آن دیار بود. چون زیاده اعتنائی از سردار الوار ندید، ناچار از او رنجیده به طهران آمد و اظهار نفاق با شهریار آفاق کرده، ملازمت وکیل را قبول و از مقام خویش عدول نموده متعهد خدمات بزرگ و مدعی امورات عظیم شد.

کریم خان نیز به جهت جذب قلوب سایر قاجاریه دولو و مزید اختلاف و وحشت فی مابین آن دو اصل والانسل سر و بر او را به تشریف زرتار برآراست و مثال حکومت استرآباد بدو داد که بدان ولایت پوید و راه اتلاف شهریار بی کبر و لاف جوید. وی به طوایف قاجاریه و اکراد و ایلات استرآباد نامه‌ها نگاشت و قرارها گذاشت، ولی با وجود حضور آن شهریار غیور و کمال استعداد در دارالملک استرآباد به دخول آن شهر جسارت ننمود، و در میان اردوی وکیل به محافظت شهریار بی عدیل اسباب نفاق و اساس شقاق فراز می آورد و به مردمان نامی نامه‌ها می کرد و با منسوبان خود نزد شیخ علی خان رفته به افساد و الحاد می کوشید.

شرح حال وی مفصلاً بر رأی ملک آرای شهریار بی نظیر و خدیو کشورگیر معروض و مشهود افتاد و مخالفت و نفاق آن طایفه جنایت کیش بیش از پیش بر منصفه ظهور و صفحه شهود جلوه نمود. و در این ایام فصل بهمن و [۲۵] دی در رسید و کوه و دشت پرکافورترگشت، شیخ علی خان زند در گلباد که مهب باد عاد و مصب باران دریا نهاد بود تمکن و توطن نیارست:

نظم

چو مار شکنجی و ماز اندر آن

برآمد ز کوه ابر مازندران

به سان یکی زنگی حامله شکم کرده هنگام زادن گران
 ابری سطربرخواست و برقی شگرف بنشست و نسیم دریای خزر چون سوهان
 خراشنده و آبیگر چون سندان شد، لهذا سردار الوار گلباد روی به اشرف نهاد و در
 کلبه‌های رعایا و برایا نزول کرد؛ و درختان دیرینه کهن بر آتش افکند و پلاسه‌های
 پشمینه خشن بر دوش گرفت و در فکر شعبده روزگار و نتیجه انجام کار همی بود.

ذکر آمدن

نجف علی خان و ولی خان گرد شادلو
با دوازده هزار سوار به خدمت جناب شهریار قاجار و
کشتن خوانین یوخاری باشیه دولورا

چون خان جلالت توأمان محمدحسن خان قاجار از کار محمدحسین خان قاجار
 برادر محمدحسن خان و خدمتگزاری و تعهدات در اخلاص شعاری به وکیل زند و
 حکومت استرآباد و خیالات فتنه و فساد کماهو حقه باخبر گردید، دفع و رفع
 خصمان خانه را از قلع و خلع اعدای بیگانه اهم دانست؛ و نجف علی خان و ولی
 خان گرد شادلو را که با وی مصادقت داشتند با ده هزار (۱۰۰۰۰) سوار از اجناد
 اکراد بوزنجرد و خراسان به استرآباد خواند و بعد از ورود آن جنود بدان دیار و
 حدود، هفت هزار (۷۰۰۰) کس از تفنگچیان استرآبادی و طایفه کرایلی و جماعت
 حاجیلر و کتول و کبودجامه بر سپاه بیفزود و در اندیشه اتلاف رؤسا و امرای سلسله
 یوخاری باشیه درافتاد.

چون در ازمنه سالفه پدر محمدولی خان دولو قاتل پدر سبزعلی خان شامبیاتی
 بود؛ و در این ایام که محمدولی خان در خدمت نواب شهریار قاجار رتبه امارت
 داشت، سبزعلی خان از بیم وی در دشت ترکمان می زیست و آمدن نمی یارست،
 خان والاشان سبزعلی خان شامبیاتی را اطمینان داده از دشت طلب کرده به خدمت
 آورد و در خونخواهی پدر خویش رخصت داد، و جمعی از خواص را به جهت قتل
 خوانین یوخاری باشیه محکوم وی نمود.

روزی محمدولی خان و اخوان او و بنی اعمام محمدحسین خان و صادق خان و

سایر رؤسای دولو را در مجلس خاص به مشاورت و کنکاج بخواند و بنشاند، و بعد از مشاورت و مشاورت خود به بهانه‌ای از مجلس برخاسته بیرون شد، امرای قاجاریه غافل بنشسته بودند، سبزه‌علی خان شامبیاتی و غلامان مأموره سرکاری خوانین مذکوره یوخاری باشیه را در میان گرفتند و از میان برداشتند؛ و هریک از پیوستگان آن قوم را به دست آورده مقتول و محبوس و مکفوف و منهوب ساختند؛ و مبلغهای خطیر از نقود و جواهر و اقمشه و ذخایر منهوبه مرغوبه آن گروه با شکوه نصیب و قسمت اجناد اکراد آمد؛ و چنانکه رسم گیتی است آبادی خراب و خرابی آباد شد.

ای عجب آنچه قاجاریه دولو در هنگام قوت شهریار قاجار توهم می نمودند و از آن تصور اندیشه داشتند، در زمان ضعف دولت از آن دارای با شوکت برایشان واقع آمد و شهریار بسالت شعار بطالت دثار از بازیچه‌های فلک غدار آگاهی نداشت که خود نیز بدان قوم قریب‌العهد و با آن بستگان قماط قضا ضجیع و رضیع یک مهد خواهد بود.

نظم

هر آنکه که تشنه شدی تو به خون بیالودی آن خنجر آبگون
 زمانه به خون تو تشنه شود بر اندام تو موی دشنه شود
 مع‌القصه شهریار با اقتدار پس از قلع و قمع حاسدان و اطفای شراره فساد
 معاندان به عزم رزم شیخ علی خان سردار الوار تجهیز لشکر و تشمیر عسکر کرده،
 محمدخان بیگلریگی سابق مازندران را در استرآباد ایالت و نیابت داد و متعلقین و
 فرزندان خود را به فرزند اکرم اعظم آقا محمدخان که در زمان فتنه خارج فارس از
 تبریز به حضور آن شهریار آمده بود، و در این ایام در استرآباد توقف داشت سپرده،
 با هفده هزار (۱۷۰۰۰) لشکر که دوازده هزار (۱۲۰۰۰) آن اکراد بودند از شهر
 استرآباد بدر آمده در خارج شهر خیام شوکت طناب و خرگاه حشمت قباب برپای
 کرد و ملتزمین رکاب به تدارک و تهیای یورش و یاساق پرداختند.